

بررسی فقه الحدیثی روایت «اذا غضب الله علی خلقه نحانا عن جوارهم» بر مسئله غیبت

مسلم کامیاب^۱

چکیده

روایات معصومان علیهم السلام دربرگیرنده ژرف‌ترین معارف اسلامی است. فهم دقیق این معارف در گرو بررسی‌های مدقانه یا همان فقه الحدیث است. حدیث «اذا غضب الله علی خلقه نحانا عن جوارهم» از جمله احادیثی است که در معارف مهدوی به کار می‌رود. با توجه به کاربرد این حدیث به‌عنوان یکی از علل غیبت امام عصر عجل الله فرجه عیارسنجی سندی و محتوایی از جمله ضرورت‌های بررسی آن است.

نوشتار پیش رو که با روش توصیفی - تحلیلی به فرجام رسیده است، تلاش دارد به بررسی فقه الحدیثی این روایت بپردازد. کاوش پیرامون این حدیث حاکی از آن است که اسناد آن با معیارهای رجالی، قابل‌خداشه است؛ اما اعتماد اهل‌قم می‌تواند پناهگاهی بر اعتبار آن تلقی گردد. در مواجهه این حدیث با آموزهای وحیانی و احادیث هم‌خانواده تلازم بین غضب الهی و محروم‌ماندن از حجت خداوند نشان داده شده است.

واژگان کلیدی: حدیث مهدوی، علل غیبت، غضب الهی، نحانا عن جوارهم.

^۱ پژوهشگر پژوهشکده مهدویت و موعود گرایی انتظار پویا؛ moslemkamyab61@gmail.com

یکی از منابع اصلی دین اسلام پس از قرآن، سیره رسول الله و اهل بیت آن حضرت است. حدیث، ناقل و حاکی این سیره است. بنابراین، شناخت دقیق و صحیح حدیث همواره یکی از وظایف مهم دین پژوهان خواهد بود. به دلایل مختلف شناخت احادیث صحیح از ضعیف و به دنبال آن، کشف مقصود جدی معصوم امری مشکل است. حدیث «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ نَحَّانَا عَنْ جِوَارِهِمْ» یکی از احادیثی است که برخی از عالمان شیعه آن را در ابواب غیبت ذکر کرده و به نوعی آن را مدرک یکی از فلسفه های غیبت امام عصر عجل الله فرجه دانسته اند.^۱

پیش از این درباره حدیث مذکور به دلیل نقل در کتاب کافی توسط برخی شارحان آن مانند علامه مجلسی در مرآة العقول^۲ و مولا صالح مازندرانی به اندازه چند سطر مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است.^۳ همچنین فیض کاشانی در کتاب الوافی در ذیل آن به چند حدیث مشابه اشاره کرده است.^۴ اما اینکه به طور کامل به تمام زوایای آن پرداخته شود، موردی یافت نشد. با این وصف آنچه در این زمینه قابل بررسی است اینکه از منظر سندی تا چه میزان این حدیث معتبر است؟ بازتاب آن در کتاب های حدیثی شیعه به چه صورت بوده است؟ مراد از نَحَّانَا عَنْ جِوَارِهِمْ چیست؟ آیا مقصود همسایگی است یا فراتر از آن، کنایه از غیبت امام است؟ سپس بر فرض قبول مسئله غیبت، ارتباط بین غیبت با غضب الهی چگونه تبیین می گردد؟ در نوشتار پیش رو سعی شده با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه ای به سؤالات مذکور پاسخ داده شود.

^۱. طبسی، تا ظهور، ج ۱، ص ۱۴.

^۲. مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۶۱.

^۳. مازندرانی، شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۵۰.

^۴. کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۴۱۹.

۲. بررسی منبع حدیث

مرحوم کلینی در الکافی اصل حدیث را این گونه نقل کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ؛ امام جواد علیه السلام فرمود: زمانی که خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از مجاورت آنها دور کند.»^{۲۱}

اولین منبع، کتاب الکافی کلینی است. پس از وی در قرون ابتدایی کسی به این حدیث توجه نداشته تا اینکه در دوران متأخرین، فیض کاشانی، در کتاب الوافی،^۳ شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداه^۴ و مولا صالح مازندرانی و علامه مجلسی در شرح خودشان بر کافی^۵ این خبر را ذکر کرده‌اند. جالب توجه آنکه معجم نویسانی مانند مجلسی در بحار الانوار و کورانی در معجم احادیث امام مهدی عجل الله فرجه نیز این حدیث را ذکر نکرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۴.

^۲. برخی مترجمان و شارحان، این حدیث را به امام باقر علیه السلام نسبت داده‌اند. در حالی که محمد بن فرج از اصحاب امام جواد علیه السلام بوده و او نمی‌تواند از امام باقر علیه السلام روایت نقل کند.

^۳. کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۴۱۹.

^۴. حرّ عاملی، اثبات الهداه، ج ۵، ص ۵۹.

^۵. مازندرانی، شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۵۰؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۶۱.

۲. سند روایت

اسناد این روایت به ترتیب شامل محمدبن یحیی العطار، جعفر بن محمد، احمد بن حسین، محمد بن عبدالله و محمد بن فرج است.

محمد بن یحیی العطار از مشایخ امامیه در قم بوده و در متون حدیثی احادیث فراوانی از وی نقل شده است. افرادی مانند نجاشی و شیخ طوسی او را توثیق کرده‌اند.^۱ درباره جعفر بن محمد مالک برخی مانند شیخ طوسی او را ثقه دانسته^۲ و برخی دیگر او را تضعیف کرده‌اند.^۳ افرادی دیگر در سند مانند احمد بن حسین و محمد بن عبدالله علاوه بر اشتراک بین راویان، مجهول نیز هستند.^۴

اما درباره محمد بن فرج (۲۳۰ق) باید بگوییم که شیخ طوسی نام وی را در ردیف اصحاب امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام آورده است.^۵ نجاشی نیز وی را از جمله راویان امام کاظم علیه السلام دانسته و کتاب «مسائل» را به وی نسبت داده است.^۶ به گفته شیخ بهایی، پدرش فرج، از وزرای عباسی بود. مأمون او را دستگیر کرد و به معارضه و مخالفت با وی برخاست. گرچه در منابع، تصریحی بر وکالت وی به چشم نمی‌خورد، ولی وجود مجموعه‌ای از قراین، مثبت وکالت او از جانب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام است. بنا به نقل طبرسی، امام جواد علیه السلام طی توقیعی به وی فرمود: «خمس را برای من ارسال دارید؛ و من جز در این سال، آن را از شما اخذ نخواهم

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۵۳؛ طوسی، رجال، ص ۴۳۹.

۲. طوسی، رجال، ص ۱۸؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۴۱.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۲۲؛ ابن الغضائری، رجال، ص ۴۸.

۴. به ترتیب اسامی: خویی، معجم الرجال الحدیث، ج ۲، ص ۸۸ و ج ۱۶، ص ۲۲۵.

۵. طوسی، رجال، ص ۳۷۷.

۶. نجاشی، رجال، ص ۳۷۱.

کرد.» سپس آن حضرت در همان سال رحلت نمود.^۱ این نحوه بیان، حکایت از وکالت محمد بن فرج دارد؛ چراکه وکلا متولی جمع‌آوری خمس و ارسال آن به سوی ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند. نظیر توقیع فوق، از سوی امام جواد علیه‌السلام برای علی بن مهزیار، دیگر وکیل آن حضرت نیز، صادر شده است. این قرینه می‌تواند مؤید سخن فوق مبنی بر صدور چنین بیاناتی برای وکلا باشد.^۲

بنا به نقل کلینی، پس از شهادت امام جواد علیه‌السلام سران شیعه در منزل «محمد بن فرج» اجتماع کردند تا درباره جانشین آن حضرت به بحث بپردازند. محمد بن فرج «نامه‌ای به خادم و دستیار امام جواد علیه‌السلام نوشت و او را از تجمع شیعه در منزلش آگاه ساخت. او اضافه کرد که اگر خوف اشتهار و خطرات ناشی از آن نبود به همراه آنان به بیت امام علیه‌السلام می‌آمد. به دنبال آن دستیار امام جواد علیه‌السلام به اتفاق همراهانش به خانه وی آمده و رقعه‌هایی را که مشتمل بر تعیین جانشینی امام هادی علیه‌السلام از سوی امام جواد علیه‌السلام بوده ارائه و همه حاضران را اقناع کرد.^۳ این روایت حاکی از آن است که وی به عنوان

۱. «خَمَادُ بْنُ سَلِيمَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْأَرْمِينِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ اخْتِمْ لِي الْخُمْسَ فَإِنِّي لَسُنْتُ أَخَذُهُ مِنْكُمْ سِوَى عَامِي هَذَا فَفَعِضْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ» (طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۰).

۲. جباری، سازمان وکالات، ج ۲، ص ۶۲۵.

۳. «فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى قَطَعَ عَلَى يَدَيْهِ نَحْوَ مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ وَاجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يَعْلَمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَ بَسَّأَلَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ فَرَكِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ فَقَالُوا لِأَبِي مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرَّقَاعَ أَحْضَرُوا الرَّقَاعَ فَأَحْضَرُوهَا فَقَالَ لَهُمْ هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ قَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ أَنَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هَذَا شَيْئاً فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ فَقَالَ لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ قَالَ قَدْ سَمِعْتَ ذَلِكَ وَ هَذَا مَكْرُمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتَّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۴).

یکی از سران مبرز شیعه در آن عصر مطرح بوده و در امور مهمی همچون امر امامت، نظر وی مورد توجه سران شیعه بوده است. این امر نشان‌گر جایگاه خاص او و همچنین مؤید وکالت وی و حتی سروکیل یا وکیل‌الوکلا بودن او است؛ چراکه به یقین در میان سران شیعه، برخی از وکلای امام جواد علیه السلام نیز بوده‌اند. بنا به تعبیر روایت، رؤسای شیعه در منزلش گرد آمدند، که این تعبیر مطلق، شامل وکلا نیز می‌شود.^۲

روایت دیگر کلینی، حاکی از آن است که دوره فعالیت محمدبن فرج در عصر امام هادی علیه السلام بوده است. او به همین سبب هشت سال در زندان حکومت عباسی به سر برده است. همچنین اینکه امام هادی علیه السلام توجه خاصی به وی مبذول می‌داشته است.^۳

۱. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۷.

۲. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ أَجْمَعُ أَمْرَكَ وَ خَذَ حِذْرَكَ» (۱) قَالَ فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي وَ لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ إِلَيَّ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقْبِلًا وَ ضَرَبَ عَلَيَّ كُلَّ مَا أَمْلِكُ وَ كُنْتُ فِي السَّجْنِ ثَمَانِ سِنِينَ ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السَّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ فَفَرَّاتُ الْكِتَابِ فَقُلْتُ يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَ أَنَا فِي السَّجْنِ إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ فَمَا مَكُنْتُ أَنْ خَلَى عَنِّي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَ مَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ فَلَمَّا شَخَّصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ كُتِبَ إِلَيْهِ بَرْدٌ ضِيَاعِهِ وَ مَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ - قَالَ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ فَكَتَبَ إِلَيَّ الْحَسَنُ ع يُشَاوِرُهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْخُرُوجَ فَإِنَّ فِيهِ فَرَجَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى مَاتَ» کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

۳. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ أَجْمَعُ أَمْرَكَ وَ خَذَ حِذْرَكَ» (۱) قَالَ فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي وَ لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ إِلَيَّ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقْبِلًا وَ ضَرَبَ عَلَيَّ كُلَّ مَا أَمْلِكُ وَ كُنْتُ فِي السَّجْنِ ثَمَانِ سِنِينَ ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السَّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ فَفَرَّاتُ الْكِتَابِ فَقُلْتُ يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَ أَنَا فِي السَّجْنِ إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ فَمَا مَكُنْتُ أَنْ خَلَى عَنِّي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَ مَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ فَلَمَّا شَخَّصَ

این گونه روایات، همگی حکایت از جلالت شأن و قرب مقام وی نزد امام هادی علیه السلام و امام جواد علیه السلام دارد. با بررسی راویان این حدیث، ضعف سندی آن آشکار گردید. شاید اعتماد مرحوم کلینی و همچنین محمد بن یحیی العطار که از مشایخ قمیین است بتواند به عنوان قرینه‌ای بر اعتبار حدیث تلقی گردد. علاوه بر آن، روایتی دیگر از امام جواد علیه السلام به مضمون «خداوند وقتی همسایگی طائفه‌ای را برای ما خوش نداشته باشد از بین آشکارترین آن‌ها ما را بیرون می‌کشد»^۱ صادر گردیده است که می‌تواند قرینه‌ای بر تأیید متن روایت مذکور باشد. اما با توجه به ضعف سند همین روایت به خاطر وجود محمد بن عبدالله و مروان الانباری می‌توان در قرینه‌بودن این روایت خدشه وارد کرد.

از نکات دیگری که می‌توان بدان اشاره کرد تشخیص نقل مرحوم کلینی از مصادر قبل از خود اوست. در بین اسناد این روایت دو راوی صاحب تألیف هستند. اول، جعفر بن محمد بن مالک صاحب سه کتاب است: غرر الأخبار، کتاب أخبار الأئمة و موالیدهم و کتاب الفتن و الملاحم^۲. نفر دوم، محمد بن فرج صاحب کتاب المسائل است. در کتاب کافی با سند محمد بن یحیی از جعفر بن مالک نه روایت نقل گردیده که تمامی آن‌ها در موضوع غیبت و تمحیص است. احتمالاً مرحوم کلینی این روایت را از کتاب جعفر بن محمد بن مالک نقل کرده است. اما در بین این سه کتاب، اخبار الائمه از دو کتاب دیگر به حدیث مذکور نزدیک‌تر است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ كُتِبَ إِلَيْهِ بَرْدٌ ضَيَاعِهِ وَ مَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ - قَالَ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع يُشَاوِرُهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَخْرَجَ فَإِنْ فِيهِ فَرَجٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى مَاتَ» کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

۱. «إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعْنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ» صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. نجاشی، رجال، ص ۱۲۲.

اینکه چرا کلینی نمی‌تواند این روایت را از کتاب المسائل نقل کرده باشد به این جهت است که دو نفر از افراد: محمدبن عبدالله و احمدبن حسین نزد ما مجهول بوده و نمی‌تواند در طریق کتاب محمدبن فرج قرار گیرند. علاوه بر اینکه احمدبن هلال و شاگرد او حسین بن احمد مالکی این کتاب را در اختیار داشته اما در سلسله اسناد و طریق آن واقع نشده‌اند.

۳. معنانشناسی واژگان

واژه «خلق» از ریشه «خ ل ق» بوده و در دو معنا به کار رفته است: یکی به معنای اندازه‌گیری اشیا و دیگری به معنای صاف و همواربودن چیزی.^۱ خُلُق به معنای طبع، سرشت و خوی نیز از همین واژه است. در روایت مذکور با توجه به قرائن، خلق در معنای اول یعنی اندازه‌گیری معنا می‌شود؛ چون خلق کردن و آفریدن توأم با اندازه‌گیری است. از همین رو برخی خلق را آفریده و آفریدن معنا می‌کنند. راغب در این باره می‌گوید: «اصل خلق به معنای اندازه‌گیری است؛ و واژه خلق در معنای نوآفرینی و ایجاد چیزی بدون اینکه آن چیز سابقه وجودی و نمونه داشته باشد، به کار می‌رود.»^۲

واژه «نحانا» از ریشه «ن ح و» به معنای قصد کردن، آهنگ کردن است.^۳ در بیشتر کتاب‌ها ذیل همان واژه «نحو» بحث از نَحْوٍ نیز آمده است؛ مانند: «تَنْحَيْتُ الشَّيْءَ عَزْلَتَهُ»^۴ به معنای دوری کردم و «نَحَى الشَّيْءَ أَزَالَهُ»^۵ به معنای برداشته شد، آمده است.

^۱ ابن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۳.

^۲ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۹۶.

^۳ ابن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۰۳؛ فراهیدی، العين، ج ۳، ص ۳۰۲.

^۴ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۹۶.

^۵ طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۱۰.

بنابراین اصل واژه نحو گرچه به معنای قصد است، اما نحی و نحانا به معنای دوری، ازاله، کنار گذاشتن آمده است.^۱ در روایت مذکور با توجه به اینکه این واژه با کلمه عن آمده، معنای اعراض کردن و دوری از مردم در آن آشکار است.

واژه «جوار» از «جار» گرفته شده و به معنای مجاورت و نزدیکی و همسایگی در مسکن آمده است.^۲ جوار از اسم‌هایی است که معانی نزدیک به هم دارد؛ زیرا کسی همسایه دیگری نمی‌شود مگر اینکه آن همسایه برای او مانند برادر و دوست باشد؛ و چون حق همسایگی عقلا و شرعا بسیار بزرگ و سنگین می‌شود به هرکسی که حقش بر دیگران بزرگ است و حقی پیدا می‌کند یا حق همسایگی غیرخویشاوند را نیز بزرگ می‌شمارد، جار اطلاق می‌شود.^۳

۴. بررسی دلالی

در بررسی دلالی حدیث ابتدا باید روشن شود که مراد از «نحانا عن جوارهم» چیست. آیا مراد همسایگی است یا فراتر از آن، کنایه از غیبت امام است؟ سپس بر فرض قبول مسئله غیبت، ارتباط غضب الهی و غیبت چگونه تبیین می‌گردد؟

الف: سکونت یا غیبت

مراد از واژه «جوارهم» همسایگی است؛ زیرا جار به کسی می‌گویند که نزدیک انسان خانه دارد و زندگی می‌کند.^۴ ظاهر اولی «نحانا عن جوارهم» دوری از مجاورت و همسایگی مردم است. آنچه قابل توجه است آنکه مرحوم کلینی آن را در باب الغیبه

۱. زبیدی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۲.

۲. فراهیدی، العین، ج ۶، ص ۱۷۶؛ صاحب‌بن‌عباد، المحیط فی اللغة، ج ۷، ص ۱۷۳.

۳. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۱۱.

۴. «الجار: مُجاوِرٌ فی المسکن» فراهیدی، العین، ج ۶، ص ۱۷۶؛ «الجوار: المُجاوِرَة» صاحب‌بن‌عباد، المحیط فی اللغة، ج ۷، ص ۱۷۳؛ «الجار: من یقرب مسکنه منک» راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۱۱.

ذکر کرده است. شارحان کافی نیز آن را به نوعی تأیید کرده و این نوع عبارات را کنایه از مسئله غیبت دانسته‌اند. علامه مجلسی در *مرآة العقول* می‌گوید: «این روایت دلالت بر این دارد که غیبت امام، غضب خداوند بر اکثر خلایق است.»^۱ فیض کاشانی در ذیل این حدیث به بیان چند روایت درباره مسئله غیبت اشاره کرده است.^۲ فهم دانشمندان از این روایت می‌تواند قرینه‌ای بر این باشد که این حدیث جزو احادیث غیبت است. علاوه بر اینکه غضب خداوند باعث دوری امام معصوم از هم‌نشینی و همسایگی توده مردم است که این همان معنای غیبت امام را دارد.

بررسی فضای دوران امام جواد علیه السلام که حدیث در آن دوره صادر گردیده، آغازگاهی برای عدم حضور فیریکی امامان شیعه و زمینه‌ای برای غیبت امام دوازدهم در بین مردم است. این نیز خود می‌تواند به نوعی مسئله غیبت را تبیین کند.^۳ با در نظر گرفتن مجموع قرائن می‌توان گفت مراد از «جواریهم»، دوری امام از کل جامعه است.

ب: ارتباط نعمت الهی و عذاب الهی

در روایت مزبور ذکر شد زمانی که خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشمگین شود، اهل بیت علیهم السلام را از مردم جدا می‌کند. در این باره این پرسش رخ می‌نماید که بین غضب خداوند بر بندگان و محروم شدن آنان از نعمت امامت و ولایت چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ آیا زمانی که خداوند نعمتی را از بندگان خود سلب کرد، ضرورتاً به خاطر

^۱ مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۶۱.

^۲ ر.ک: فیض کاشانی، *وافی*، ج ۲، ص ۴۱۹.

^۳ درباره دوران امام جواد علیه السلام می‌توانید به جعفریان، *حیات فکری سیاسی امامان شیعه*، ص ۴۹۲-۴۹۷ مراجعه کنید.

غضب و گناه بندگان بوده است؟ به نظر می‌رسد برای پاسخ به این مسئله می‌توان از دو منظر قرآن و روایات بدان پرداخت.

۱. از منظر قرآن

مسئله امامت بر اساس نظام احسن در عالم جزو نعمت‌های الهی بر بندگان به حساب می‌آید. بر همین اساس در برخی روایات بر نعمت‌بودن مسئله ولایت و امامت اشاره شده است. در تفسیر قمی ذیل آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»^۱ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآسَلَّمَ به‌عنوان نعمت ظاهر و از ولایت اهل‌بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به‌عنوان نعمت باطن یاد شده است.^۲ همچنین صدوق در کمال الدین از قول امام موسی بن جعفر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در ذیل آیه مذکور نعمت ظاهر را امام ظاهر و نعمت باطن را امام غایب معرفی کرده است.^۳ در روایتی دیگر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ ولایت محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را نعمتی می‌داند که از انسان در مورد آن سؤال می‌شود.^۴ همچنین در برخی اخبار ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نعمت‌های الهی شمرده شده است.^۵

اما روشن‌تر از روایات فوق روایتی است از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که در تفسیر آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ»^۶ آمده است که حضرت فرمود:

^۱ لقمان/۲۰.

^۲ قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۶.

^۳ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸.

^۴ کلینی، کافی، ص ۲۸۰.

^۵ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۹۳.

^۶ «مگر آن کسانی را که نعمت خدا را تغییر داده و قوم خویش را به دار البور (نیستی و نابودی) کشاندند،

ندیدی؟» (ابراهیم/۲۸).

«مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيَّتِهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَّا هَذِهِ الْآيَةَ- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ» ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَ بَنَّا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...؛ چگونه باشد حال مردمی که سنت پیامبر ﷺ را دگرگون ساختند و از وصی او روگردان شدند؟ ایشان نمی ترسند که عذاب بر آنها نازل شود؟! سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مگر آن عده را ندیدی که نعمت خدا را به ناسپاسی تغییر دادند و قوم خویش را به دوزخ که سرای هلاکت است، درآوردند؟» سپس فرمود: «ما هستیم آن نعمتی که خدا به بندگانش انعام فرموده؛ هرکه در روز قیامت کامیاب شود به وسیله ما است.»^۱

مسئله امامت و ولایت نعمتی از جانب خداوند بر بندگان به حساب می آید. حال اگر این نعمت مورد بی لطفی از جانب بندگان قرار گیرد خداوند آن را از بندگان خود گرفته یا در آن تغییر ایجاد می کند. در قرآن کریم درباره انسان و تغییر نعمت‌ها با دو گونه آیه روبه‌رو هستیم:

۱- آیاتی که در آنها سخن از تغییرات الهی شده، اما ملازمه‌ای بین اینکه اگر فساد در قومی رواج پیدا کند و به دنبال آن عذاب نازل شود، وجود ندارد. برای نمونه خداوند در سوره رعد می فرماید:

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۷.

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ؛ برای انسان مأمورانی است که از جلوی رو و از پشت سرش، او را از فرمان خدا حفاظت می‌کنند؛ و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد تا آنچه را که ایشان در ضمیرشان هست، تغییر دهند. چون خدا برای گروهی بدی بخواهد هیچ چیز نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. برای ایشان غیر از خدا اداره‌کننده‌ای نیست.»^۱

علامه طباطبایی پس از تفسیر فقرات ابتدایی در جمع‌بندی نهایی فقره «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» می‌فرماید:

«از ظاهر آیه درباره ملازمه میان شیوع صلاح در قومی و دوام نعمت برایشان استفاده می‌شود؛ اما اینکه اگر فساد در قومی شایع شود و یا از بعضی از ایشان سر بزند نعمت و عذاب نیز برایشان نازل می‌شود، آیه شریفه از تلازم میان آنها ساکت است. نهایت چیزی که از آیه استفاده می‌شود این است که خداوند وقتی روش خود را تغییر می‌دهد و عذاب می‌فرستد که مردم رفتار خود را عوض کرده باشند. البته این مطلب امکان دارد؛ نه اینکه به فعلیت درآوردنش واجب باشد؛ زیرا این وجوب از آیه استفاده نمی‌شود.

^۱. رعد/۱۱.

بر همین اساس سیاق را تغییر داده می‌فرماید: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» با اینکه اگر می‌خواست سیاق را تغییر ندهد باید می‌فرمود: «حتی یغیروا ما بانفسهم فیرید الله بهم من السوء ما لا مرد له؛ تا آنکه مردم رفتار خود را عوض کنند که در این صورت خداوند آن‌گونه بدی را برای ایشان خواسته است که احدی نتواند آن را جلوگیری شود.

مؤید این معنا نیز آیه «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» است که صریحا دلالت می‌کند بر اینکه پاره‌ای از تغییرات خدا در هنگام پاره‌ای از تغییرات مردم، اجرا نمی‌گردد و خدا مردم را در آن تغییرات عفو می‌فرماید.^۱

برخی دیگر از معاصرین بحثی پیرامون سنت‌ها و نعمت‌های الهی مطرح کرده‌اند. وی در بحث خود با توجه به آیه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۲ از دیاد نعمت بر اثر شکرگذاری را یکی از سنت‌های قطعی و استثناناپذیر و غیرقابل تبدیل الهی می‌داند؛ اما با توجه به ادامه آیه «وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» نقصان نعمتی که بر اثر کفران آن نعمت باشد از قطعیت برخوردار نیست. تنها گویای تهدید است و صراحت در کاهش نعمت‌های کفران‌پیشه‌گان و عذاب و عقاب آن‌ها ندارد.

به عبارت دیگر از این تعبیر تنها این مطلب دانسته می‌شود که کفران نعمت، اقتضای نزول عذاب و حداقل، سلب نعمت را دارد. ممکن است سنت دیگری، مانند املا و استدراج و امهال، جلوی این اقتضا را بگیرد و بر آن حاکم و مانع از تأثیر اقتضای آن

^۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۷.

^۲. ابراهیم/۷.

گردد. پس سنت سلب نعمت از ناسپاسان و نزول عذاب بر آنان، درست مانند قانون تجربی سوزاندن آتش، شرایط وجودی و عدمی دارد و باید آن را فقط به‌عنوان بیان مقتضی تلقی کرد.

همچنین در آیه ۵۳ سوره انفال می‌خوانیم:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛

برای اینکه خدای متعال نعمتی را که به گروهی داده است دگرگون

نمی‌سازد، مگر اینکه آنان، خود، احوال خود را دگرگون کنند.»

یعنی از حالاتی همچون ایمان و شکر و تقوا به حالاتی نظیر کفر و کفران و عصیان بگردانند. در آیه ۱۱ سوره رعد می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا

مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ؛ خدای متعال آنچه را نزد گروهی هست

دگرگون نمی‌سازد، مگر اینکه آنان، خود، آنچه را در ضمائر [و دل‌ها] ایشان

هست، دگرگون کنند. چون خدای متعال برای گروهی بدی خواهد، جلوگیری

ندارد و آنان را به‌جز او دوست و یآوری نخواهد بود.»

آیه اول به وضوح درباره سلب نعمت است. آیه دوم نیز - مخصوصاً با توجه به سیاق آیات و قرینه‌ای که از آیه اول حاصل می‌آید - در همین معنا ظهور دارد؛ یعنی خدای متعال نعمت‌هایی را که به مردم عطا فرموده است، از آنان بازپس نمی‌گیرد مگر اینکه اوضاع و احوال باطنی و معنوی‌شان تغییر کند و به باطل بگردانند. اگر مردم چنین کنند، نسبت به آنان اراده سوء خواهد کرد و اگر خدای متعال نسبت به کسی یا کسانی اراده سوء کند، هیچ موجودی نمی‌تواند مانع اعمال و اجرای اراده وی شود.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، آیه دوم نیز صراحتی ندارد در اینکه به محض تغییر وضع و حال نفسانی و درونی مردم، خدای متعال اراده سوئی نسبت به آنان می‌کند، بلکه تأکید آیه، همه بر این است که تا زمانی که مردم راه ایمان و شکر و تقوا و اطاعت می‌پویند، نعمت‌ها از آنان سلب‌شدنی نیست. چنان‌که جمله «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» نیز صراحتی در این ندارد که حتماً خدای متعال، ناسپاسان را عذاب می‌کند. حاصل آنکه اگرچه تغییر حال از شکر به کفران، اقتضای سلب نعمت و نزول عذاب دارد، ولی این سنت، قطعیت و اطلاق ندارد؛ بلکه به عدم موانع مشروط و مقید است.^۱

آنچه از کلام این دو اندیشمند برداشت گردید این است که خداوند وقتی شیوه خود را تغییر می‌دهد که مردم رفتار و منش خود را عوض کرده باشند. اما سنت‌های الهی دیگری مانند املا، استدراج و امهال امکان دارد جلوی فعلیت آن اقتضا را بگیرند.

۲- دسته‌ای دیگر آیاتی هستند که به ملازمه بین نعمت‌های الهی و سلب آن‌ها به‌خاطر تخلف بندگان پرداخته است. در این آیات سخن از نعمت‌های الهی است که عموم مردم قدر آنان را ندانسته یا در آن تبدل ایجاد کرده‌اند. خداوند نیز عذاب خود را بعد از اتمام حجت - با ارسال رسولان - شامل آنان کرده است. خداوند در سوره بقره به‌طور آشکار می‌فرماید:

«سَلِّ بْنِ إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ از بنی‌اسرائیل بپرس چقدر آیت‌های روشن برایشان آوردیم [آنها خواهند گفت: که] هر کس نعمت خدا را بعد از آنکه

۱. مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، ص ۵۰۰-۵۰۲.

در اختیارش قرار گرفت تغییر دهد باید بداند که خدا در عقاب، شدید است.^۱

خداوند در این آیه در صدد بیان آن است که هرکسی که نعمت خدا را تغییر دهد و از او روی گردان شود، خدا عقابش می کند و چقدر خداوند شدیدالعقاب است.^۲ باز خداوند در آیه ای دیگر می فرماید:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ؛ خدا مثلی می زند: دهکده ای که امن و آرام بود و روزیش از هر طرف به فراوانی می رسید، آنگاه منکر نعمت های خدا شدند و خدا به سزای اعمالی که می کردند پرده گرسنگی و ترس بر آنها کشید و پیامبری از خودشان پیامدشان. پس او را تکذیب کردند و در آن حال که ستمگر بودند، دچار عذاب شدند.»^۳

خداوند در این مثال قریه ای را شرح می دهد که تمام لوازم روزمره آنان را فراهم کرده و این نعمت ها را با فرستادن پیامبری بر آنان به حد تمام و کمال رسانده است. آن پیامبر، ایشان را به آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان است، دعوت می کند. آنان به نعمت های او کفر ورزیده و آن فرستاده را تکذیب می کنند. خداوند نیز نعمت خود را

^۱. بقره/۲۱۱.

^۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۶۵.

^۳. نحل/۱۱۲ و ۱۱۳.

به عذاب تبدیل کرد. این مثال هشداری است برای کسانی که نعمت‌های الهی را به کفران تبدیل می‌کنند.^۱

آیات دیگری مانند آیه ۱۴۷ نساء و ۲۸ ابراهیم نیز در این ارتباط وجود دارد که تقریباً در همان فضای مذکور بیان شده است.

آنچه گذشت، حاکی از دو بیان است: بیان اول آنکه در صورت تخلف بندگان، مقتضای عذاب الهی و سلب آن نعمت وجود دارد؛ اما امکان دارد خداوند سنت‌های دیگری مانند امهال را اجرا کند و جلوی آن اقتضا گرفته شود. دسته دوم نیز در صورت سرکشی و تخلف بندگان، بین نعمت‌های الهی و سلب آنان ملازمه ایجاد کرده است. بنابراین می‌توان گفت در برخی موارد سنت‌هایی وجود دارد که مانع از اقتضای عذاب الهی گردد و در برخی موارد این‌گونه نیست.

درباره حدیث مذکور باید دانست که عدم وجود حجت الهی در بین جامعه آیا به‌عنوان عذاب الهی شناخته می‌شود یا خیر؟ اگر نبود حجت برای یک جامعه شیعی، عذاب به حساب آید معلوم می‌شود که بین فساد یک قوم و سلب یک نعمت ملازمه شکل گرفته است. سنت‌های دیگری نیز که می‌توانستند مانع شوند به‌کار گرفته نشده‌اند. اما اگر عذاب را فراتر از غیبت دانستیم چنان‌که در اقوام گذشته با عذاب استیصال منجر به نابودی آنان می‌گردید، می‌توان گفت نبود آن، مهلتی برای بشریت بوده و سنن دیگر به‌کار گرفته شده است.

۲. از منظر روایات

روایاتی که می‌تواند هم‌خانواده این روایت قرار گیرد و مضمون روایت موردبحث را تأیید می‌کند، شامل سه روایت است:

نمونه اول روایتی از ابی جعفر علیه السلام نقل شده است:

^۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۵۲۱.

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعَنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ؛ خداوند، اگر ناخرسند باشد که ما در مجاورت دسته‌ای از مردم زندگی کنیم، ما را از میان آنها بیرون می‌برد.»^۱

مفضل بن عمر از امام صادق عليه السلام نقل کرده است که امیرالمؤمنین عليه السلام بر منبر کوفه فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ»^۲ بدانید که زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند. ولی خدای عزیز به زودی دیده خلقش را از او نابینا می‌سازد؛ به خاطر ظلم و جورشان و زیاده‌روی آنان نسبت به خودشان. اگر زمین یک ساعت از

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴. سند روایت: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ قَالَ خَرَجَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ» روایت ضعیف است؛ چراکه محمد بن عبدالله و مروان انباری هر دو مجهول هستند. البته احتمال اینکه در سند تصحیفی صورت گرفته، وجود دارد. محمد بن عبدالله بن مروان انباری بوده و واژه «عن» به جای «بن» آمده است. بر فرض پذیرش این تصحیف باز محمد بن عبدالله بن مروان مجهول است.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۱. سند روایت: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع.» سند مذکور به خاطر عبارت عن بعض رجاله ضعیف است.

حجت خدا خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد؛ لکن آن حجت مردم را می‌شناسد و آنان او را نمی‌شناسند.»^۱

در روایت امام علی علیه السلام به غیبت حجت الهی اشاره دارد که در تبیین آن ظلم و جور مردم را مؤثر در این غیبت می‌دانند. در واقع عدم وجود فیریکی حجت در میان مردم نشانه و سببی است که خداوند در مقابل ناسپاسی مردم اعمال کرده است.

در روایتی نیز امام دوازدهم فرمود:

«يَا ابْنَ الْمَازِيَارِ أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَجَاوِرَ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعْنَهُمْ وَ لَهُمْ الْخِزْيُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُسْكُنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَ غَرَّهَا وَ مِنَ الْبِلَادِ إِلَّا غَفْرَهَا؛ ای پسر مازیار، پدرم امام حسن عسکری علیه السلام از من عهد و پیمان گرفته است که با کسانی که خداوند متعال به آنها غضب کرده همسایگی نکنم؛ چون آنها در دنیا و آخرت خوار و ذلیل خواهند شد و عذاب دردناکی دارند. همچنین پدرم به من امر کرده است که فقط در سخت‌ترین کوه‌ها و در شهرهای خراب و فقیر ساکن شوم.»^۲

^۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۱-۱۴۲.

^۲. طوسی، الغیبه، ص ۲۶۶ (وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلُغُكُبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ قَرْوَيْنَ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَهُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ بْنِ شَاذَانَ الصُّنْعَانِيِّ قَالَ...); این روایت به خاطر واژه عن رجل ضعیف است.

در این روایت به قرینه «أَنْ لَا أُسْكُنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَعَرَهَا وَ مِنَ الْبِلَادِ إِلَّا وَعَرَهَا» می‌توان جوار را بر معنای همسایگی فیزیکی حمل کرد. نمی‌توان این روایت را علت غیبت دانست؛ اما از آن جهت که خداوند از کسانی که بر آنان غضب کرده که همسایه امام نشوند، می‌توان این ملاک را برداشت کرد که یکی از عوامل مؤثر در غیبت، نقش مردم و غضب خداوند است.

البته بر محققان مبرهن است که درباره علل غیبت روایات دیگری نیز وجود دارد و این تحقیق تنها به یکی از مواردی که می‌تواند به‌عنوان علت غیبت شناخته شود، پرداخته است. چه آنکه دسته‌ای از روایات به علل دیگری مانند خوف از قتل، عدم بیعت طاغیه و امتحان مردم به‌عنوان علت غیبت اشاره دارد. به‌عنوان نمونه زراره در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«إِنَّ لِلْقَائِمِ عِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْ مَا بَيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ

يَعْنِي الْقَتْلَ؛ همانا برای حضرت قائم علیه السلام پیش از آنکه ظهور کند غیبتی

است، عرض کردم: برای چه؟ فرمود: زیرا او می‌ترسد؛ [و با دست اشاره به

شکمش فرمود] یعنی از کشته‌شدن می‌ترسد.

باز در روایت دیگری نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «يَقُومُ الْقَائِمُ وَ

لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِأَحَدٍ»^۱ قائم علیه السلام در حالی قیام می‌کند که بیعت هیچ‌کس برگردن او نیست.

^۱ نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۱.

تحلیل هرکدام از این روایات مجال دیگری می‌طلبد؛ اما این روایات و مشابه آنها گویای آن است که علت غیبت منحصر در غضب الهی نبوده و ائمه طاهرين عليهم السلام موارد دیگری را نیز به عنوان غیبت حجت الهی ذکر کرده‌اند.

۳. تعلق غضب خداوند پس از شهادت یازده امام

سؤالی که شاید در خور کاوش و تأمل بیشتر باشد آن است که اگر مسئله غضب الهی مطرح است، چرا پس از شهادت یازده معصوم، اراده الهی مبنی بر غیبت آخرین حجت خویش قرار گرفت؟ آیا بهتر نبود که قبل از آن این اتفاق رخ می‌داد؟ برای پاسخ به این پرسش چند مبنا باید روش شود.

اولین مبنا اینکه غضب و عذاب قبل از انجام جنایت، قبیح است. از همین رو برای آنکه جلوی احتجاج ظالمان بر علیه خداوند گرفته شود باید ظلمی صورت بگیرد تا هم نتوان علیه خالق احتجاج کرد و هم مخلوق بهانه‌ای نداشته باشد. چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ؛^۱ اگر پیش از نزول قرآن به عذابی هلاکشان کرده بودیم می‌گفتند: پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم آیه‌های تو را پیروی کنیم.»

دومین احتمال اینکه خداوند به آنان مهلت داده باشد تا آزمایشی باشد برای مردم و سره از ناسره تشخیص داده شود. برخی از این فرصت استفاده کرده و خود را به رشد

^۱ طه/۱۳۴.

می‌رسانند و برخی به سوء اختیار خود راه گمراهی را برمی‌گزینند و فریب امهال الهی را خورده، غرق در گناه می‌شوند.

سومین احتمال اینکه رشد و شکوفایی اسلام و تشیع به یک‌باره محقق نمی‌شود؛ بلکه هرکدام از امامان در دوران خود رسالتی را ایفا کرده‌اند که در مجموع آن، درخت شیعه تنومند و زمینه برای غیبت آخرین حجت الهی فراهم گردید. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که امام علی علیه السلام با مسئله نفی خلافت ظالمان و تثبیت منصب الهی، امام حسن علیه السلام با نمایاندن چهره خبیث بنی‌امیه، امام حسین علیه السلام با بازتولید شئون امامت، امام سجاد علیه السلام با جلوگیری از مصادره امامت، امامین صادقین علیهما السلام با ابلاغ مکتب اصیل شیعی، امام کاظم و امام رضا علیهما السلام با تلاش برای توسعه مکتب، امامین عسکریین علیهما السلام با ساماندهی و زمینه‌سازی برای مسئله غیبت به تلاش پرداخته و هرکدام در دوران خود خلأهای زمانه خود را برطرف کردند. با توجه به این سه مسئله می‌توان ادعا کرد که ظرف تحقق آن در دوران امامت امام عصر علیه السلام به منصف ظهور رسیده و قبل از آن زمینه غیبت وجود نداشته است.

نتیجه‌گیری

حدیث «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحْنًا عَنْ جِوَارِهِمْ.» یکی از احادیثی است که مرحوم کلینی آن را در باب غیبت ذکر کرده است. این حدیث از منظر سندی به‌خاطر وجود افرادی مانند احمد بن حسین و محمد بن عبدالله ضعیف تلقی شده است. اما بر مبنای وثوق صدوری قرینه‌هایی مانند نقل در منابع اولیه و اعتماد مرحوم کلینی و محمد بن یحیی العطار بر اعتبار حدیث وجود دارد.

دلالت حدیث بر مسئله غیبت از پشتوانه‌هایی مانند قرآن و روایات هم‌خانواده برخوردار است. از منظر قرآن می‌توان گفت فساد قوم در مقابله با حجت‌های الهی که با مخالفت آنان با ائمه شکل گرفته، باعث گردید خداوند آخرین حجت الهی را از حضور در جامعه منع کند که این خود یک غضب و عذابی بر بندگان است. روایات هرچند اندک اما گویای ارتباط تنگاتنگی بین غضب الهی و عدم حضور معصوم وجود دارد. می‌توان گفت میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه ارتباطی متقابل وجود دارد. به هر اندازه که جامعه شایستگی و لیاقت خود را از دست داده و از ارزش‌های الهی فاصله بگیرد، امام معصوم نیز که یکی از تجلیات رحمت الهی به‌شمار می‌آید، از جامعه فاصله گرفته و از حضور خود در جامعه می‌کاهد؛ چراکه رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد.

بنابراین می‌توان با بن‌مایه‌های وحیانی و حدیثی ادعا کرد که یکی از علل غیبت معصوم، غضب خداوند بر بندگان است. گرچه در روایات علل دیگری نیز برای غیبت ذکر شده است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

قران کریم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، **علل الشرائع**، کتاب فروشی داورى، قم، ۱۳۸۵.
۲. جبارى، محمدرضا، **سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (علیهم السلام)**، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، مرکز انتشارات، قم، ۱۳۸۲.
۳. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، **منتهی المقال فی احوال الرجال**، گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۶ق.
۴. حسین، جاسم، **تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام آیت اللهی**، محمد تقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵.
۵. خوبی، ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، مرکز نشر آثار شیعه، قم، ۱۴۱۰ق.
۶. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، **إثبات الهداء بالنصوص و المعجزات**، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۷. طباطبایی، محمد حسین، **تفسیر المیزان**، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، **إعلام الوری بأعلام الهدی**، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ق.
۹. طبسی، نجم الدین، **تا ظهور، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود**، تهران، ۱۳۸۸.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، **رجال**، انتشارات حیدریه، نجف، ۱۳۸۱.
۱۱. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، **روضه الواعظین و بصیره المتعظین (ط - التدیمة)**، انتشارات رضی، قم.
۱۲. فیض کاشانی، محمد محسن، **الوافی**، کتابخانه امام امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق.

۱۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: موسوی جزایری، سیدطیب، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷.

۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق/تصحیح: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ق.

۱۵. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی - الأصول و الروضة، تحقیق/تصحیح: شعرانی، ابوالحسن، المكتبة الإسلامیة، تهران.

۱۶. مجلسی، محمد باقر، الوجیزه، تصحیح: رحمان ستایش، محمد کاظم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۰ق.

۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰.

۱۸. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.

